

ساختار و بافتار قرآنی در اشعار ابن هانی البیری  
(مطالعه موردی تناص قرآنی)

دکتر علی صیادانی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

a.sayadani@azaruniv.edu

دکتر بهنام فارسی

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه یزد.

دکتر جعفر بهلولی

مدرس مدارس تبریز

ابن هانی شاعر طبقه اول اندلس، را باید شاعر سیاسی- مذهبی دانست که شعر و شاعری تنها برای او یک ابزار هست تا هدف؛ ابزاری که به وسیله آن از دین و ممدوحان خویش دفاع می‌کند. ابن هانی برای این امر از لفظ و معنای آیات قرآن، در کنار داستان‌های قرآنی استفاده می‌کند. و شخصیت‌های دینی چون پیامبران را مشابه به برای ممدوح خود یعنی معز قرار می‌دهد. و ابزار اصلی او در ایجاد این مشابهت آیات قرآنی است. گاهی معز را چون حضرت سلیمان می‌داند و بار دیگر فضایی زمان معز را چون فضایی زمان رسول خدا(ص) به تصویر می‌کشد. البته در دیوان این شاعر ابیاتی نیز وجود دارد که اقتباس‌های قرآنی در آن برای توصیف حالات شخصی خود شاعر هست. همانند اقتباس بخشی از سوره یوسف.

پژوهش حاضر، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، سعی در تبیین کارکردهای مختلف قرآن و بُعد معنایی آن در اشعار ابن هانی دارد.

**کلید واژه‌ها:** قرآن، بینامتنیت، ابن هانی، اندلس

۱- مقدمه

ابن هانی<sup>۱</sup> را باید شاعر عقیده و سیاست دانست که در تمام ساختار اشعارش یک هدف عمده را دنبال می‌کند و آن دفاع از عقاید شیعه اسماعیلیه و خلافت فاطمیان هست. به همین خاطر در راه نیل به مقصود با موانع زیادی روبرو است. از یک طرف امویان اندلس که جبهه مخالف فاطمیان را تشکیل می‌دادند با تمام افراد وابسته به جناح فاطمیان برخورد سرسختانه‌ای می‌کردند. چنانچه ابن هانی در اثر این فشارها مجبور به فرار از اندلس و رفتن به مصر شد. از طرف دیگر و از بُعد عقیدتی نیز، تمام فرقه‌های مذهبی مخالف اسماعیلیه با هرگونه اقدام تبلیغی مخالف عقایدشان، برخورد می‌کردند و در فضایی که فقه مالکی بر تمام امور جامعه مسلط بود، فضای آزاد دینی وجود نداشت، امکان هرگونه تبلیغ نیز بر همگان منع شده بود. به همین خاطر ابن هانی که خود را مدافع شیعه اسماعیلیه و خلافت فاطمیان می‌دانست، ترک اندلس کرد و به دامن خلافت فاطمیان در مصر رفت تا آزادانه با زبان شعر از آنان و عقایدش دفاع کند.

ابن هاني در فضاي كلي اشعارش بيستر از اسلوب استدلالی و اقناعی براي قبولاندن عقايد و كلامش استفاده مي‌کند و استدلال منطقي نیازمند دلايل و براهين محکم و قوي است. به همين خاطر ابن هاني از تراث ديني که شامل آيات قرآن، داستان هاي قرآني، شخصيتهاي ديني و ... مي شود، استفاده مي‌کند تا كلام و گفته‌اش لباسی از دين برتن کند و مقبولتر شود. در جستار حاضر به تبیین چگونگی و نحوه کارکرد آيات قرآني در اشعار ابن هاني مي-پردازيم و نحوه تعامل او با آيات قرآني را تبیین مي‌کنيم.

### ١-١ سؤاليهاي پژوهش

١. آیا عقايد شيعه اسماعيله ابن هاني، تأثيري در نوع بکارگيري آيات قرآني در بافت معنایي اشعارش داشته است؟
٢. آیا تنها لفظ آيات قرآني در اشعارش بکاررفته يا اينکه هم لفظ، هم معنا و هم داستان هاي قرآني؟

### ٢-١ فرضيه پژوهش

ابن هاني هم از لفظ و هم معنا و هم داستانهاي قرآني در ساختار معنایي اشعارش استفاده کرده و عقايد شيعه اسماعليه تأثير عمده‌اي در نوع بکارگيري اين آيات در ديوان شاعر داشته است؛ بطوري که هدف اصلي او از بکارگيري تراث ديني، حقانيت بخشي به ممدوحان خود هست.

### ٣-١ پيشينه پژوهش

تناص، بينامتنيت، اقتباس، أخذ؛ همگی عناوين کتابه و مقالات و رساله‌هاي مختلفی هست که در زمينه تأثير آيات قرآن بر شعر، نثر، رمان، نگاشته شده‌اند و هر پژوهشگري به فراخور كلام خود به ريشه‌يابي آيات قرآني و نوع کارکردي که مدنظر شاعر و نويسنده بوده، اشاره کرده‌اند. از اين رو، بحث در زمينه تأثير قرآن بر ديوان شعرا امري است با پيشينه کهن، و مقالاتي که در اين زمينه نگاشته شده، آنقدر زياد هست که بايد مقاله اي مستقل را براي شمارش آن اختصاص داد. اما اشعار شخصيت مدنظر ما؛ يعني ابن هاني، از حيث اين که شخصيتي سياسي و مذهبي است، قابل تأمل هست. در زمينه اقتباسهاي قرآني اشعار او آثاري هست که به شکل جزئي و در حد اشاره به بعضي از آيات بکاررفته در اشعار او پرداخته‌اند؛ پژوهشهاي مانند:

١. مقاله دکتر سعيد شيباني تحت عنوان «تقلین در ديوان ابن هاني اندلسي»
٢. رساله ضفاف عدنان اسماعيل الطائي تحت عنوان «شعر أبي الطيب المتنبي وابن هانيء الاندلسي تحليل وموازنة»

از اين رو نگارنده تا حد امکان در جستار حاضر به بحث و بررسي آياتي پرداخته که توسط ديگر پژوهشگران بررسي نشده و نوع کارکرد و هدف شاعر از بکارگيري آنها را تبیین کرده است.

### ٢- نظريه بينامتنی ( تناص )

نظريه‌اي است که به روابط بين متني مي‌پردازد که موجب آفرينش متن جديد مي‌شود. (مرتاض، ١٩٩١ م: ١٨٣) براي نخستين بار، ژوليا کريستوا در دهه ١٩٦٠ در ترجمه تعبير ميخائيل مخائيلوويچ باختين از گفتگومندی (dialogism) که در دهه ١٩٣٠ آن را معرفي کرده بود، اصطلاح intrtextualite (بينامتنيت) را به کاربرد، گفت و گومندی به رابطه ضروري هر پاره گفتاری با پاره‌هاي ديگر اطلاق مي‌شود، «ژوليا کريستوا» نظريه «بينامتنی»

را براي تمامی متون امري اجتناب ناپذير مي‌داند و معتقد است که بينامنتي فضايي است که در آن متون مختلف با هم برخورد مي‌کند، در اين عمليات گفته‌هاي متعددي از ديگر متون با يکديگر تقارن پيدا مي‌کنند و يکديگر را تحت تاثير قرار مي‌دهند. (کريسا، ژوليا، ١٣٨١ هـ: ٤٤)

از نظر باختمين هر پاره گفتاري مي‌تواند به «مجموعه اي از نشانه‌ها»، خواه يك گفته، شعر، ترانه، اسطوره، و خواه يك فيلم اشاره کند. به عقیده وي هر متني تقاطعي از متون ديگر است. (گراهام، آلن، ١٣٨٠ هـ: ٧٣) مسائلي همچون، مرگ مؤلف، جريانات ساختارگرايي، پسا ساختارگرايي، و اسازي (Deconstruction) نقدهاي تکويني و نشانه شناختي بر مطالعات بينامنتي تاثيرات بسزايي گذاشته‌اند. (نامور مطلق، ١٣٥٨ هـ: ٨٤) اصطلاح «مناسبات بينامنتي» را نخستين بار صورتگرايان (فرماليستهاي) روس، به ويژه ويکتور شکوفسكي در مقاله «هنر به مثابه ي تمهيد» بکار بردند، به گفته شکوفسكي «میان تمامی تاثير پذيري هاي هنري، تاثيري که متن ادبي از متني ديگر مي‌گيرد، مهمترين است. (صفوي، ١٣٧٦ هـ: ١٢٧)

پديده بينامنتي را مي‌توان در موضوعاتي همچون گفتگومندي ميخائيل باختمين، بيناذهنيت (Intersubjectivite) پديدار شناسان، بينا متنتيت (Intertextualite) ژوليا کريستوا و ترامنتيت (transtextualite) ژرار ژنت مشاهده نمود.

ژرار ژنت، گسترده‌تر و نظام يافته‌تر از کريستوا و رولان بارت عمل کرد، مطالعات ژنت قلمرو ساختارگرايي باز و حتي پسا ساختارگرايي و نيز نشانه شناختي را در برمي گيرد. (شکوفسكي، ١٣٨٠ هـ: ٤٩) «ژرار ژنت» ناقد فرانسوي بعداً اين نظريه را توسعه داد، در حقيقت اين واژه را در رابطه با (حضور همزمان دو متن و يا بيشتري) و يا (حضور فعلي يک متن در متن ديگر) معرفي کرد. (بنيس، ١٩٩٠ م: ١٨٦)

کريستوا سهم بزرگي در مطالعات بينامنتي دارد، در واقع او بود که با وضع واژه بينامنتيت افق نويني را در مطالعات قرن بيستم گشود و کساني همچون رولان بارت و بسياري ديگر را متوجه اين گونه از مطالعات نمود، به عقیده کريستوا، بينامنتيت، علي رغم تصور اغلب افراد به هيچ وجه بررسي تاثيرگذاري يک متن بر متن ديگر نيست، به عقیده وي (اين بينامنتيت است که موجب پويابي و چند صدائي در متن مي‌شود، و هيچ متني عاري از بينامتن نيست، بارت به وضوح اين موضوع را اعمال مي‌کند و ميگويد هر متني بينامتن است). (صفوي، ١٣٧٦ هـ: ٨٥)

ناقدان عرب، اصطلاح (intertextuality) را به واژه (التناص) يا (النصوصيه) به معني (درهم تنيدگي متون) ترجمه کرده‌اند. اينان براي تحليل گفتمان شعري به پديده تناص اشاره کرده‌اند. ناقداني چون صبري حافظ، محمد عزام، صلاح فضل و ... در اين زمينه مقالات و کتابهاي بسياري نوشته‌اند. (ميرزايي، ١٣٨٨ هـ: ٢٩٩)

از ميان ناقدان و نظريه پردازان بينامنتي «ژوليا کريستوا» به محوري‌ترين تعريف آن اشاره کرده: بينامنتي يعني خلق متني جديد از طريق ارتباط و تعامل آن متن با متون ديگر. براي انجام عمليات بينامنتي بايد سه عنصر اساسي را شناخت: ١- متن غايب ٢- متن حاضر ٣- عمليات بينامنتي

در واقع متني که در متن اصلي به کار گرفته شده را «متن غايب»، متن اصلي را «متن حاضر» مي‌نامند و آثار و نشانه هاي متن غايب در متن حاضر نوع شکل عمليات بينامنتي را معين مي‌کند. (مرتاض، ١٩٩١ م: ١٤)

ناقدان عرب براي «بينامنتي» انواع و اشكال مختلفي ارائه داده‌اند، دكتر «عبدالملك مرتاض» در بررسي روابط بينامنتي معلقات سبع با متون ديگر آن را به تناص لفظي، تناص مضموني و تناص ذاتي تقسيم کرده است و سپس نوع روابط هر کدام را شرح داده است:

(١) تناص لفظي: در اين نوع تناص نويسنده و يا شاعر بطور آگاهانه واژگان اوليه متن غايب را به همان صورت در متن حاضر به كار مي‌برد

(٢) تناص مضمون: در اين نوع تناص نويسنده و يا شاعر معاني موردنظرش را به طور آگاهانه و به تاكتيكي خاص از متن غايب مي‌گيرد و در متن حاضر به كار مي‌گيرد.

(٣) تناص ذاتي: اين نوع تناص به شكل عادي و از روي عرف در متن ادبي به كار مي‌رود، ذكر اطلاق و دمن در شعر از اين نوع بشمار مي‌رود. (صياداني، علي؛ بازيار، رسول، ١٣٩٠هـ: ص ٢٤-٢٥)

### ٣- بينامنتيت قرآن در اشعار ابن هاني

آيات قرآني جزء لاينفك شعر و نثر عربي است و هر شاعري بنا به مقتضاي كلام خود از از لفظ و معنای آيات قرآني بهره جسته است؛ ابن هاني نيز به عنوان يك شاعر عقيدتي سياسي فاطمیان براي اثبات عقايد خود و غلبه بر مخالفان و همچنين غنای اشعار خود به وفور از لفظ و معنای آيات و داستانهاي قرآني در ساختار قصائد خود استفاده کرده است. نگارنده در اين بخش حداً امکان سعي کرده است که به کنکاش و تحليل اشعار ابن هاني از اين بُعد بپردازد و اقتباسهاي قرآني اشعار اين شاعر را تبیین کند. به همین خاطر از سبک بررسي موردي ابیات و اشعار و ارائه نمونه نمونه استفاده کرده است:

#### ٣-١ نمونه اول

#### زيانکاری

فَوَالْعَصْرِ إِنِّي قَبْلَ يَحْيَى لَفِي خُسْرٍ      فَلَاتَسْأَلَنِي عَنْ زَمَانِي الَّذِي خَلَا

(ابن هاني الأندلسي، (١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م)، ديوان: ١٥٤)

ترجمه: از ايام گذشته‌ام مپرسيد؛ به روزگار سوگند که من قبل از يحيي بن علي در زيانکاري آشکار بودم.

مصراع دوم اين بيت، اقتباس آيات ١ و ٢ سوره «العصر» است: (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ): سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل]، که واقعا انسان دستخوش زيان است.

ابن هاني در اين ابیات به دیدار خود با يحيي بن علي اشاره کرده است؛ يحيي و برادرش جعفر که - از سرداران خلافت فاطمي و بعد از جوهر از عوامل اصلي استحکام خلافت فاطمي بودند- در نزد اين شاعر از جایگاه والايي برخوردارند و درصد زيادي از اشعار خود را به مدح اين دو شخصيت اختصاص داده است. نکته حائز اهميت در ابیات بالا، ابراز زيکاري شاعر در دیدار نکردن با اين دو شخصيت است. براي نشان دادن ميزان اين زيانکاري از معنا و لفظ آيه ١ و ٢ سوره العصر استفاده کرده است. سؤالي که در اين بخش مطرح است اين است که چرا دیدار اين شخصيتها براي ابن هاني اين چنين با اهميت است؟ در پاسخگويي به اين سؤال بايد به پيش فرضهاي عقيدتي اين شاعر به عنوان شيعه اسماعيله و همخواني آن با عقايد يحيي و جعفر،

اشاره کرد. ابن هانی از این دوشخصیت، مدافعانی را به تصویر می‌کشد که از مرزهای دین و دیانت شیعه و خلیفه مسلمین دفاع می‌کنند و شاعر با دیدار آنان و به واسطه این دو به دیدار معزالدین الله نائل شد و به زبان گویا و مدافع فاطمیان و مبلغ شیعه اسماعیلیه تبدیل گشت. همین استدلال کفایت می‌کند که بفهمیم اگر این دیدار محقق نمی‌شد دیگر شاعر به اهداف تبلیغی و دینی خود در سایه خلافت فاطمیان دست نمی‌یافت.

چنانچه در بیت زیر نیز با اقتباس از سوره الفجر به اهمیت و جایگاه یحیی بن علی اشاره می‌کند:

فَيَا ابْنَ عَلِيٍّ مَا مَدَحْتُكَ جَاهِلًا      فَإِنَّكَ لَمْ تُعَدَلْ بِشَفْعٍ وَلَا وَثَرٍ

ترجمه: یحیی بن علی؛ من از روی جهل و نادانی تو را ثنا نگفته‌ام؛ [و دلیل من بر گفته خویش این است که] هیچ کسی نظیر و هم شأن تو نیست.

مصراع دوم برگرفته شده از آیه ۳ سوره «الفجر» است: (وَ الشَّفْعِ وَ الْوَثْرِ): سوگند به جُفت و تاق.

### ۲-۳ نمونه دوم

#### عزم و قصد

تأثیرپذیری شعری اندلس از تراث دینی قابل توجه است؛ اکثر شاعران این سرزمین، مضامین، الفاظ و بخش‌های مختلف داستان‌های قرآنی را بنابه فضای شعر خود بکار برده و معنا و مقصود مورد نظر خود را با بهره‌گیری از تراث دینی بیان کرده‌اند، داستان حضرت یوسف (ع) یکی از داستان‌های قرآنی است که در میان شعری اندلس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و علت این امر شخصیت حضرت یوسف (ع) است که همواره از بدو تولد تا رسالت و بعد از آن در فضاها و جایگاه‌های مختلف و در عین حال متناقضی قرار گرفته است؛ از یکسو برادرانش او را دوست نمی‌داشتند اما حضرت یعقوب (ع) شیفته او بود؛ روزی برادران او را در چاه انداختند و روز دیگر عزیز مصر شد؛ روزی او را فروختند و روز دیگر کلید خزائن مصر به او واگذار شد. شاعران اندلس به خوبی از این شخصیت و مراحل مختلف زندگی او استفاده کرده و فضاها و بخش‌های ناب شعری خود را باز آفرینی کرده‌اند. شاید دلیل اصلی پرداختن شعری اندلس به داستان حضرت یوسف (ع)، وجود تشابهاتی باشد که سرزمین اندلس با فضای این داستان داشته است؛ از جمله رقابت‌هایی که بین اهل سیاست و ادب و کثرت حسادت‌هایی که بین آنان وجود داشت. بنابراین شاعران یا عین داستان را بدون تغییری، داخل شعر خود می‌گنجاندند و گاه با تغییری، آن را در فضای جدید شعری و مقصود و منظور مد نظر خود بکار می‌بردند. (قَبَّانِي، ۲۰۱۲م: ۱۰-۱۱)

ابن هانی نیز از این امر مستثنی نیست؛ او آیه ۲۴ سوره یوسف را در بخش غزلی شعر خود بکار برده و با استفاده از آن تجربه شعری خود را بیان کرده است:

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ)

ترجمه: بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم‌آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور بصیرت است] به چشم دل ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی‌اش] به او حمله می‌کرد [و

در آن حال زد و خورد سختی پیش می‌آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می‌شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد. [ما] این‌گونه [یوسف را یاری دادیم] تا زد و خورد [ی که سبب اتهام می‌شد] و [نیز] عمل زشت آن بانو را از او بگردانیم؛ زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.

تفسیر آیه

حمله زلیخا به یوسف و عکس العمل او

\* آیه (٢٤) و لقد همتت به و هم بها لولا أن رأى برهان ربه ... : زلیخا قصد یوسف کرد و خواست با او درآویزد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید قصد زلیخا می کرد. چون زلیخا زن زیبا و خوبرویی بود و طبیعت هر مردی میل به زن زیبا دارد ولی ایمان یوسف مانع از آن شد که خواسته دلش را برآورد و مطابق با شهوت نفس عمل کند. بنابراین، از آیه فهمیده می شود که یوسف نیز به طور طبیعی خواهان زلیخا بود ولی دیدن برهان پروردگار، او را بازداشت و خداوند او را کمک کرد و از این مهلکه نجاتش داد.

آنچه گفتیم، مقتضای ظاهر آیه است ولی بعضی ها آن را با مقام عصمت یوسف ناسازگار می بینند و لذا آیه را به گونه ای دیگر تفسیر می کنند و آن اینکه منظور از «هم بها» این است که یوسف قصد کرد زلیخا را بزند و از خود دفاع کند ولی به او الهام شد که این کار را نکند چون زلیخا همین را دستاویز قرار می داد و یوسف را متهم می کرد. طبق این تفسیر، زلیخا گناه را قصد کرده بود و یوسف دفاع از خود را، ولی چون به مصلحت یوسف نبود که با او گلاویز شود، خداوند او را از انجام این قصد بازداشت.

ما تصور می کنیم که لزومی ندارد از ظاهر آیه دست برداریم و معنای بعیدی را بر آن تحمیل کنیم؛ زیرا درست است که یوسف پیامبر و معصوم بود ولی پیامبران هم دارای نفس انسانی و شهوت بودند و لذا ازدواج می کردند و فرزند به دنیا می آوردند و شك نیست که هر مردی میل جنسی دارد ولی پیامبران شهوت خود را به صورت نامشروع اعمال نمی کردند، آنها همواره به خاطر دیدن برهان پروردگارشان نفس خود را از ارتکاب گناه باز می داشتند و برهان پروردگار که همان باورداشت حضور پروردگار است همیشه با آنها بود و به هر حال آنها مجبور به ترك گناه نبودند و لذا در آیات بعدی از قول یوسف نقل می شود که گفت: **وَالْأَلْبَسَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ** (یوسف/ ٣٣)

البته ما معتقدیم که پیامبران حتی فکر گناه را هم به خود راه نمی دهند در اینجا نیز آیه دلالت ندارد که یوسف به فکر گناه افتاد ولی برهان پروردگار جلو او را گرفت بلکه منظور آیه این است که اگر برهان پروردگار را نمی دید، به فکر گناه می افتاد و چون می دانیم که یوسف آن برهان را دید پس به فکر گناه و زنا هم نیفتاد؛ چون کلمه «لولا» که در آیه آمده به روشنی دلالت دارد که به خاطر تحقق نیافتن شرط، جزا هم تحقق نیافته است؛ یعنی چون برهان پروردگار را دیده، پس قصد کردن به زلیخا اتفاق نیفتاده است و این جمله برای این آورده شده که مقام مقامی بود که به طور طبیعی هر مرد جوانی میل به آن زن می کرد.

در ادامه آیه خاطر نشان می سازد این لطف الهی که دست یوسف را گرفت و او را از مهلکه نجات داد، برای آن بود که بدی و زشت کاری از او برگردانیده شود چون او از بندگان برگزیده

و انتخاب شده خداوند و از مخلصين بود. مُخلص کسی است که خدا او را برای خود خالص کرده و برگزیده خود کرده است. (<http://www.alulbayt.com>)

طَرَقْتُ فَتَاةَ الْحَيِّ إِذْ نَامَ أَهْلُهَا      وَ قَدْ قَامَ لَيْلَ الْعَاشِقِينَ عَلَى قَدَمِ  
أُنَازَ عَهَا بِاللَّحْظِ سِرًّا كَأَنَّمَا      تَعْلَمُ مِنْهَا اللَّحْظَ مَا نَسِيَ الْقَلَمِ  
وَ قَدْ أَحْكَمَ الْعَيْرَانُ فِي سُوءِ ظَنِّهِ      فَمَا شَكُّ فِي قَتْلِي وَإِنْ كَانَ قَدْ حَلَمَ  
هَتَكَتْ سُجُوفَ الْخَدْرِ وَهُوَ بِمَرَصَدٍ      فَلَمَّا تَعَارَفْنَا هَمَمْتُ بِهِ وَ هَمَّ  
فَبَادَرْتُ سَيْفِي حِينَ بَادَرَ سَيْفَهُ      فَنَارَ إِلَيَّ مَاضٍ وَ ثُرْتُ إِلَيَّ خَذِمِ

ابن هاني الأندلسي، (١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م)، ديوان: ص ٣٤٤-٣٤٦

ابن هاني، واژه «هَمَمْتُ: قصد او را کردم» و بار معنایی را که دارد از آیه ٢٤ سوره یوسف برداشته و در چهارچوب شعری خود بکار برده است؛ با این تفاوت که در آیه قرآن، قصد و هم بین مذکر و مؤنث است؛ یعنی بین حضرت یوسف (ع) و زلیخا اما شاعر آن را با کمی تغییر بین خود و خصم خود بکار برده است. به عبارت مفهوم‌تر ابن هانی در این غزل، فضای را ترسیم می‌کند که او دزدکی وارد محدوده معشوقه ساختگی خود می‌شود اما به ناگه اهل قبیل آگاه می‌شود و یکی از مردان قبیل به سوی او می‌شتابد و با شمشیر قصد کشتن او را می‌کند و ابن هانی نیز شمشیر بر می‌کشد و به سوی او می‌شتابد.

### ٣-٣ نمونه سوم

#### حضرت سلیمان و ماجرای اسبها

یکی دیگر از شیوه‌های ابن هانی برای اثبات بُعد دینی و مذهبی ممدوحان خود، ایجاد مشابهت با شخصیت‌های دینی چون پیامبران و امامان هست. هدف اصلی این شاعر زدودن هرگونه ابهام و شک در افکار مخاطبان خود هست تا یقین حاصل کنند که فاطمیان و سرداران این خلافت، برحق بوده و کوچکترین انحرافی از دین مبین اسلام ندارند. دلیل چنین عکس-العملهایی در دیوان این شاعر، تبلیغات منفی است که فریق مختلف و نیز حکومت‌های اموی و عباسی بر علیه اسماعیلیه و فاطمیان - چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ دینی- می‌کردند. برای نمونه می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد که شاعر بین معز و حضرت سلیمان (ع) مشابهت ایجاد کرده و برای هر دو یکه وجه شبه قائل شده و آن دوستداری اسبان و سوارکاری است. البته سوارکاری و جنگجویی در راه مبارزه با مخالفان دین خدا بر روی زمین:

وَتَرَاهَا حُمَرَ السَّنَابِكِ مِمَّا      وَطِنْتُ فِي الْجَمَاجِمِ الْأَفْلَاقِ  
اللَّوَاتِي مَرَقْنَ مِنْ أَضْلَعِ النَّصْدِ      بَرَّ لَهُ أَسْهَمًا عَلَى الْمُرَاقِ  
أَنْتَ أَصْفِيَّتُهُنَّ حُبِّ سُلَيْمَانَ      نَ قَدِيمًا لِلصَّافِنَاتِ الْعِتَاقِ  
لَوْ رَأَى مَا رَأَيْتَ مِنْهَا إِلَى أَنْ      تَنَوَّارَى شَمْسٌ بِسَجْفِ الْعَسَاقِ  
لَمْ يُقَلِّ رُدَّهَا عَلَيَّ وَلَا يَطُّ      فَقْ مَسَحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ

ابن هاني الأندلسي، (١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م)، ديوان: ٢٢١

ترجمه: و خواهی دید که سُم‌های این اسبان از کثرت گام نهادن بر سرهای شکسته دشمنان، خونین است. همان اسبانی که چون تیرری از سپاه فتح و پیروزی به سوی از دین برون‌شدگان روانه می‌شوند. [ای معز] تو نیز مانند حضرت سلیمان (ع) دوستدار این اسبان تیزتک و چابک

هستی. اگر او آنچه را که تو از سپیده‌دمان تا غروب خورشید، در آنان یافتی، می‌دید؛ هرگز نمی‌گفت: آن اسبان را نزد من آورید و گردن و دست و پای آن اسب‌ها را قطع نمی‌کرد.

این ابیات برگرفته از آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره «ص» است: (وَوَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳)): سلیمان را به داود بخشیدیم، چه نیکو بنده‌ای بود به راستی او بسیار رجوع کننده به حق و به شدت متوجه خدا بود. «۳۰» [یاد کن] هنگامی که در پایان روز اسب‌های چابک و تیزرو بر او عرضه کردند. «۳۱» پس گفت: من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم [که نماز مستحب پایان روز است] اختیار کردم؛ [زیرا می‌خواهم از آنان در جهاد با دشمن استفاده کنم و همواره به آنها نظر می‌کردم] تا [خورشید] پشت پرده افق پنهان شد. «۳۲» [اسب‌ها چنان توجه او را جلب کرده بودند که گفت: ] آنها را به من بازگردانید. پس [برای نوازش آنها] به دست کشیدن به ساق‌ها و گردن‌های آنها پرداخت؛ «۳۳»

#### تفسیر آیات

در سوره ص داستانی از عرضه کردن اسبان باد پا و تندرو در نزد سلیمان ذکر شده و موجب تفسیرهای گوناگونی گردیده است. نخستین مطلبی که دانستن آن در تفسیر این آیات لازم است، این است که سلیمان پیغمبر برای سرکوبی دشمنان و کشور گشایی‌هایی که کرد، بیشتر وقت خود را صرف کارهای جنگی می‌کرد و به همین دلیل عنایتی به پرورش اسبان و تهیه ساز و برگ جنگ و سربازان کار آزموده داشت و خدای تعالی نیز به آن حضرت کمک کرد و گذشته از سربازان مجهزی که داشت، جنیان و شیاطین و پرنندگان و حتی باد را نیز در اختیار سلیمان قرار داد. در میان همه وسایل جنگی در آن زمان، اسب تیزرو و تربیت شده اهمیت بیشتری برای پیروزی بر دشمن و شکست آن‌ها داشت، از این رو سلیمان به خاطر عشق و علاقه‌ای که به جنگ در راه خدا و پیش برد مرام مقدس توحید و ترویج دین الهی داشت، به رژه اسبان و نوازش آن‌ها اهمیت بیشتری می‌داد و آیات فوق نیز قبل از هر گونه تفسیر و توضیحی به این مطلب اشاره کرده و علاقه سلیمان را به نوازش و تربیت اسبان جنگی و سان دیدن از سوارکاران و سربازان تذکر می‌دهد.

به هر حال آیات مورد بحث، مروری اجمالی بر یک روز کاری حضرت سلیمان (ع) می‌کند که گویای اهتمام آن جناب بر ارتباط با خدا و آمادگی سپاهیان برای جهاد در راه خداست. خطاب به مخاطبین خود قرآن کریم می‌فرماید: بیاد بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک و تندرو را بر او (سلیمان) عرضه داشتند، بنابر گفته مفسرین صافنات به اسب‌های گفته می‌شود که به هنگام ایستادن بر روی سه دست و پا ایستاده و یک دست را به علامت آماده حرکت بودن کمی بلند می‌کنند و نوک سم را بر زمین می‌گذارند و این حالت اسب‌های چابک و تیزرو است که هر لحظه آماده حرکت می‌باشند و «جیاد» جمع «جواد» در اینجا به معنای اسب‌های سریع‌السیر و تندرو است و در اصل از ماده «جود» و بخشش گرفته شده، «جود» در انسان به معنای بخشیدن مال است و در اسب جود از طریق سرعت سیر است به این ترتیب اسب‌های مزبور در حالت توقف نیز سخاوتمندانه آمادگی خود را برای حرکت اعلان می‌کنند و هم در حالت حرکت سرعت عمل دارند.



از مجموعه آیات مذکور با قرائن مختلفی که در اطراف آن وجود دارد چنین بر می آید که روزی به هنگام عصر حضرت سلیمان (ع) از اسبان تیزرو و چابک خود که برای میدان جهاد آماده کرده بود سان می دید، و ماموران با اسبهای مزبور از جلو او رژه می رفتند، و از آنجا که یک پادشاه عادل و صاحب نفوذ باید ارتشی نیرومند داشته باشد که از وسائل مهم ارتش مرکبهای تندرو است. آن جناب به شدت مشغول بازدید از اسبها شد به طوری که در آیه بعد می فرماید وقت نماز عصر گذشت. خدای تعالی ضمن ذکر آیه شریفه اهتمام آن حضرت را در امر جهاد بیان می فرماید: زمانی که آن جناب به هنگام عصر به صحرا خارج شد، اسبان نجیب و پر استقامت را بر او عرضه نمودند (آن جناب برای جهاد کردن اسبهای نجیب و اصیل نگهداشته و آنها را به تعلیم و تمرین و امثال و خود به صحرا خارج شده آنها را به مسابقه می گذاشت و به سرعت سیر و حرکات و سکنات آنها دقت می کرد و نسبت به شأن هر یک دستور محافظت و نگهداری می داد. بعضی از مفسرین در خصوص کلمه «عشی» گفته اند به معنای بعد از ظهر یا آخر روز است و مشعر بر تأخیر نماز است یعنی ادامه تماشای اسبها قهرا به گذشتن وقت نماز می انجامید.

اشکال به علت غفلت حضرت سلیمان (ع)

اشکال وارد شده که چطور ممکن است شخصی مانند آن حضرت از ذکر پروردگار به خاطر بازدید و آماده کردن اسبها غفلت کرده باشد؟ در پاسخ باید گفت: درباره تفسیر قسمت های مربوط به این موضوع و آیات و مرجع ضمیرهای آن اختلاف است و بعضی از جوهری که ذکر کرده اند، با مقام نبوت سلیمان سازگار نیست و به آن حضرت نسبت ظلم و ستم داده اند که ائمه بزرگوار ما آن ها را مردود دانسته و تکذیب کرده اند؛ مانند آن چه از کعب نقل شده که گفته است: سلیمان سرگرم دیدن اسبان گردید تا وقتی که خورشید غروب کرد و نماز عصر از وی قضا شد. سلیمان خشمناک شد و دستور داد اسبان را باز گردانند و به تلافی این کار دستور داد همه آن اسبان را که به نقلی هزار است یا بیشتر بوده اند پی کرده و سر ببرند و به دنبال آن داستان های دیگری هم نقل کرده که همگی آن ها با مقام نبوت سازگار نبوده و قابل قبول نیست. اما آن چه در روایات معتبر از اهل بیت روایت شده آن است که گفته اند: سلیمان به رژه اسبان سرگرم شد تا این که نماز عصر از وی فوت شد، آن گاه دستور خداوند به فرشتگان موکل بر خورشید فرمان داد تا برای ادای فریضه عصر، خورشید را برای او بازگردانند و وقتی خورشید را برگرداندند، سلیمان و همراهانش که فریضه عصر را نخوانده بودند، به عنوان وضو دست به گردن و پایهای اسبان کشیدند و نماز عصر را خواندند.

این تفسیر ائمه، مرجع ضمیر «تَوَارَتِ» و «رُدُّوَهَا» را خورشید دانسته اند و تفسیر مذکور با توجه به صدر و ذیل آیه و رعایت تناسب جملات آن بهترین تفسیری است که بر آیه شده است، و مسئله برگشت خورشید نیز برای سلیمان پس از اثبات معجزات انبیای الهی و اوصیای آن ها (صلوات الله علیهم اجمعین) مسئله ساده ای است که قابل گفت و گو و بحث نیست و در روایات ما نظیر آن برای یوشع بن نون و علی بن ابی طالب (ع) نیز ذکر شده است. تفسیرهای دیگری نیز از مفسران نقل شده که برخی از آن ها در خور دقت و قابل توجه است. مانند آن که گفته اند مرجع ضمیر در «تَوَارَتِ» و «رُدُّوَهَا»، اسبان هستند و معنای آیه چنین

است: سلیمان هنگام عرضه اسبان دستور تاختن آن‌ها را داد تا سرعت آن‌ها را در راه رفتن بیازماید. سواران به فرمان سلیمان اسب‌ها را به تاختن واداشتند و هم‌چنان رفتند تا از دیدگان سلیمان پنهان شدند، پس از آن سلیمان دستور داد آن‌ها را بازگردانند و آن‌گاه برخاست و گردن و ساق‌هایشان را با دست نوازش کرد. تنها مطلبی که طبق این تفسیر باقی می‌ماند این جمله است که سلیمان گفت: *إِنِّي أَحْبَبْتُ حَبَّ الْخَيْرِ عَنِ ذِكْرِ رَبِّي* و آن را نیز چنین معنا کرده‌اند: سلیمان گفت: این که من به تماشای رژه اسبان آمدم و آزمایش و تربیت آن‌ها را دوست دارم، به خاطر ذکر خدا و برای پیش رفت دین اوست، نه این که طبق خواهش دل و هوای نفسانی باشم. طبق این تفسیر ممکن است مرجع ضمیر را در «تَوَارَتْ» خورشید بگیریم و در «رُدُّوَهَا»، همان اسبان بدانیم و اشکالی هم پیش نمی‌آید، چنان که بر اهل فن پوشیده نیست.

دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی می‌فرماید: ضمیر "قال- گفت" در آیه (*فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حَبَّ الْخَيْرِ عَنِ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ*) به سلیمان برمی‌گردد، و مراد از "خیر"- به طوری که گفته‌اند- اسب است، چون عرب اسب را خیر می‌نامند، و از رسول خدا (ص) هم روایت شده که فرمود: تا قیامت خیر را به پیشانی اسبها گره زده‌اند. بعضی هم گفته‌اند: "مراد از کلمه "خیر" مال بسیار است و در بسیاری از موارد در قرآن به این معنا آمده، مانند آیه "إن ترک خیرا" ترجمه: اگر کسی بمیرد و خیری از خود بگذارد (سوره بقره، آیه ۱۸۰)

مفسرین در تفسیر جمله "أحببت حب الخیر" گفته‌اند: کلمه "أحببت" متضمن معنای ایثار است، و کلمه "عن" به معنای "علی" است، و منظور سلیمان (ع) این است که: من محبتی را که به اسبان دارم ایثار می‌کنم بر یاد پروردگارم، که عبارت است از نماز، در حالی که آن را نیز دوست می‌دارم، و یا معنایش این است که: من اسبان را دوست می‌دارم دوستی ای که در مقابل یاد پروردگارم نمی‌توانم از آن چشم‌پوشم، در نتیجه وقتی اسبان را بر من عرضه می‌دارند از نمازم غافل می‌شوم تا خورشید غروب می‌کند. در جمله «حتى توارت بالحجاب» ضمیر در "توارت"- به طوری که گفته‌اند- به کلمه "شمس" برمی‌گردد، با اینکه قبلاً نامش نیامده بود، ولی از کلمه "عشی" که در آیه قبلی بود استفاده می‌شود. و مراد از توارت خورشید غروب کردن و پنهان شدن در پشت پرده افق است، مؤید اینکه ضمیر به خورشید برمی‌گردد کلمه "عشی" در آیه قبلی است، چون اگر مقصود توارت خورشید نبود، ذکر کلمه "عشی" در آن آیه بدون غرض می‌شد و غرضی که هر خواننده آن را بفهمد برای آن باقی نمی‌ماند.

پس حاصل معنای آیه این است که من آن قدر به اسب علاقه یافتم، که وقتی اسبان را بر من عرضه کردند، نماز از یادم رفت تا وقتش فوت شد، و خورشید غروب کرد. البته باید دانست که علاقه سلیمان (ع) به اسبان برای خدا بوده، و علاقه به خدا او را علاقه مند به اسبان می‌کرد، چون می‌خواست آنها را برای جهاد در راه خدا تربیت کند، پس رفتنش و حضورش برای عرضه اسبان به وی، خود عبادت بوده است. پس در حقیقت عبادتی او را از عبادتی دیگر بازداشته، چیزی که هست نماز در نظر وی مهم‌تر از آن عبادت دیگر بوده است. بعضی دیگر از مفسرین گفته‌اند: "ضمیر در "توارت" به کلمه "خیل" برمی‌گردد و معنایش این است که: سلیمان از شدت علاقه‌ای که به اسبان داشت، بعد از سان دیدن از آنها، هم‌چنان به آنها نظر می‌کرد، تا آنکه اسبان در پشت پرده بعد و دوری ناپدید شدند." ولی در سابق گفتیم که: کلمه

عشی" در آیه قبلی، مؤید احتمال اول است، و هیچ دلیلی هم نه در لفظ آیه و نه در روایات بر گفتار این مفسر نیست. (<http://www.tahoordanesh.com>)

### ۳-۴ نمونه چهارم

#### بی‌ارزش بودن دنیا

مطمئناً ابن‌هانی عمر طولانی نداشت و در همان آغازین روزهای زندگی؛ یعنی در سن سی سالگی بدرود حیات گفت. و مردی در چنین سنی چگونه می‌تواند روزگار و حوادثش را به تصویر کشد؟ و آرزوها و تجربیات خویش را از زندگی بیان کند درحالی که خود هنوز آنچنان که باید و شاید در گیر و دار زندگی وارد نشده است؟ و هرکه در این سن بر زیانش حکمتها جاری شود، انسانی نابغه و تیزهوش است.

هرگاه حکمیات این شاعر را مطالعه کنی، خود را در برابر شیخی هشتاد ساله که سرد و گرم روزگار را چشیده است و پستی و بلندی آن را دیده و از نزدیک لمس کرده، خواهی یافت؛ گویا چون زهیر بن ابی سلمی، شاعر دوره جاهلی است که روزگار را با تمام سختی‌هایش شناخته و از درون خویش و با زبانی صادق و راستین به بیان آن می‌پردازد، جوانی که باید در این سن از او غزل و اشعار حماسی انتظار داشت؛ این چنین سیل‌وار ابیات و مضامین حکیمانه را بر زبان خویش جاری می‌کند.

پیش از آوردن نمونه از ابیات حکیمانه از دیوان شاعر، باید نکته حائز اهمیتی را ذکر کرد و آن اینکه حکیمان و فلاسفه و متفکران، همگی هم‌آیند که واژه‌های «اللیالی، الدهر، الدنيا، الزمان» همگی اسمهای مختلفینند که یک مصداق دارد و انسان از این اسمها برای شکایت، اظهار درد، رضایتمندی، نارضایتی استفاده می‌کند. و این مسمی هم دارای جنبه مثبت و هم جنبه منفی است؛ اما بعد منفی آن غلبه بیشتری بر بعد مثبت آن دارد. (تامر ۱۹۶۱م: ۶۴-۶۶). ابن‌هانی در ابیات زیر با اقتباس از سوره الحديد به بی‌ارزش بودن دنیا و تلاش بیهوده انسان برای دست یافتن به آن اشاره می‌کند. و معتقد است که همه چیز در ید تقدیر خداست و باید بر او توکل کرد. و از او که روزی همه به دست اوست، امید خیر و نیکی داشت، و البته قانع نیز بود و به این دنیای فانی دل نبست:

وَمَا النَّاسُ إِلَّا ظَاعِنٌ وَمُودَعٌ      وَ تَأْوِ قَرِيحُ الْجَفْنِ بَيْكِي لِرَاجِلِ  
فَهَلْ هَذِهِ الْأَيَّامُ إِلَّا كَمَا خَلَا      وَ هَلْ نَحْنُ إِلَّا كَالْقُرُونِ الْأَوَائِلِ  
نُسَاقُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى غَيْرِ دَائِمٍ      وَ نَبْكِي مِنَ الدُّنْيَا عَلَيَّ غَيْرِ طَائِلِ  
فَمَا عَاجِلٌ نَرْجُوهُ إِلَّا كَاجِلِ      وَ لَا أَجَلَ نَخْشَاهُ إِلَّا كَعَاجِلِ

(ابن‌هانی الأندلسی، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، دیوان: ۳۰۳)

ترجمه: مردمان روزگار از دو گروه خارج نیستند؛ گروهی درحال کوچ و رخت بر بستن و گروهی دیگر ماندگار و اشک‌ماتم ریزان بر مسافران سرای جاویدان. آیا روزگار ما چون روزگار گذشته نیست؟! و آیا حال ما با احوال مردمان گذشته متفاوت خواهد بود؟! در این دنیا به دنبال امور ناپایدار و بی‌ارزش هستیم. اما آنچه را که امید تحققش داریم، به تأخیر می‌افتد و آنچه را که از وقوع آن در آینده بیم داریم، سریعاً رخ می‌دهد.

ابیات بالا برگرفته شده از آیات ۲۲ تا ۲۳ سوره «الحديد» است: ( مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳): هیچ آسیبی در زمین [چون زلزله، سيل، توفان و قحطی] و در وجود خودتان [چون بیماری، رنج، تعب و از دست رفتن مال و ثروت،] روی نمی‌دهد مگر پیش از آنکه آن را به وجود آوریم در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت است، بی‌تردید این [تقدیر حوادث و فرمان قطعی به پدید آمدنش] بر خدا آسان است «۲۲» تا [با یقین به اینکه هر آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است شادمان نشوید، و خدا هیچ گردنکش خودستا را [که به نعمت‌ها مغرور شده است] دوست ندارد «۲۳»

چنانچه در ابیات زیر نیز زودگذر بودن و فانی بودن دنیا را با اشاره به آرزوی دور و دراز بشریت بیان می‌کند؛ آرزویی که از بدو خلقت، بشر آرزوی دست یافتن به آن را دارد، آرزویی که بی‌شک در این دنیا محقق نخواهد شد؛ آرزوی جاودانگی، که ابن‌هانی معتقد است به هیچ وجه محقق نخواهد شد و هر انسانی تا چشم باز کند و بر هم نهد، خواهد دید که شیشه عمرش خالی گشته و رو به زوال است؛ آیه ۱۳۴ انعام تأیید کنند این حرف ابن‌هانی است:

أَلَا كُلُّ أُمَّةٍ قَرِيبٌ الْمَدَى  
وَمَا عَرَّ نَفْسًا سِوَى نَفْسِهَا  
وَكُلُّ حَيَاةٍ إِلَيَّ مُنْتَهَى  
وَعُمُرُ الْفَتَى مِنْ أَمَانِي الْفَتَى  
فَأَقْصِرْ فِي الْعَيْنِ مِنْ لَفْتَةٍ  
وَأَسْرِعْ فِي السَّمْعِ مِنْ ذَا وَلَا

**ترجمه:** هان، هر آینده‌ای، سرانجام خواهد رسید و هر زندگانی، پایانی دارد. تنها نفس انسان موجب فریب و غفلتش می‌شود و ایام سپری شده جزو آرزوهای هر انسانی است. و عمر انسان کوتاهتر از یک پلک زدن و زودگذرتر از تلفظ دو واژه «ذا و لا» است.

ابیات بالا برگرفته شده از آیه ۱۳۴ سوره «الأنعام»: (إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ): قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود آمدنی است، و شما درماننده‌کنندگان خدا نیستید. و نیز بر گرفته شده از آیات ۲۵ و ۲۶ سوره «الرحمن» است: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ): هر چه بر زمین است، فانی شونده است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

إِنَّا وَ فِي أَمَالِ أَنْفُسِنَا  
لَنْزَى بِأَعْيُنِنَا مَصَارِعِنَا  
طُولٌ وَ فِي أَعْمَارِنَا قِصْرُ  
لَوْ كَانَتْ الْأَلْبَابُ تُعْتَبِرُ  
مِمَّا دَهَانَا أَنْ حَاضِرِنَا  
أَجْفَانُنَا وَ الْعَائِبِ الْفِكْرُ  
فَإِذَا تَدَبَّرْنَا جَوَارِحِنَا  
فَأَكَلَهُنَّ الْعَيْنُ وَ النَّظْرُ  
لَوْ كَانَ لِلْأَلْبَابِ مُمْتَجِنُ  
مَا عَدَّ مِنْهَا السَّمْعُ وَ الْبَصْرُ  
أَيُّ الْحَيَاةِ أَلَدُّ عَيْشَتَهَا  
مِنْ بَعْدِ عِلْمِي أَنْنِي بَشَرٌ؟

**ترجمه:** همانا؛ ما انسانها که آرزوهایمان دور و دراز؛ اما عمرهای ما کوتاه است؛ با چشمان خویش، نظاره‌گر فنا و نابودی خویشیم؛ اگر از این امر پند گیریم. اعتماد ما به دیدگان و عدم تدبیر موجب فریب خوردن ما گشته است. اگر در اعضای خویش بنگریم؛ خواهیم دید که ضعیفترین آنها، چشم و دیده است. اگر آزموننده‌ای، بهترین اعضايمان را می‌سنجید؛ بدون

تردید، چشم و دیده در میان آنها قرار نمی‌گرفت. بعد از علم من به بشر بدونم، دیگر کدامین زندگی بر من گوارا و نیکو خواهد بود.

ابیات بالا برگرفته شده از آیه ٤٦ سوره «حج»: (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ): در حقیقت، چشمها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

و نیز برگرفته شده از آیه ١٧٩ سوره «الأعراف» است: (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَىٰ لَكَ هُمُ الْغَافِلُونَ): دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند.

### ٣-٥ نمونه پنجم

#### طنز و سخریه

ابن‌هانی حتی در اشعار طنزآمیز خود که به ندرت در دیوانش شاهد چنین اشعاری هستیم؛ از ساختار داستان‌های قرآنی برای تصویرسازی فضایی شعریش استفاده می‌کند. از جمله اشعار طنزآمیز ابن‌هانی، تصویر انسان پرخوری است که همه چیز را می‌بلعد و هیچ چیز توان سیر و سیراب کردن او را ندارد. فضای داستان حضرت نوح و کشتی پسر از انواع حیواناتش و نیز داستان گرفتار شدن حضرت یونس(ع) در شکم لهنگ، در این قصیده به وضوح قابل مشاهده است:

أُنْظِرْ إِلَيْهِ وَ فِي التَّحْرِيكِ تَسْكِينٌ      كَأَنَّمَا التَّقَمْتُ عَنْهُ التَّنَّانِينُ  
تَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَمْضَىٰ أَسِنَّتُهُ      كَأَنَّمَا كُلُّ فَكٍّ مِنْهُ طَاحُونٌ  
كَأَنَّمَا الْحَمْلُ الْمَشْوِيُّ فِي يَدِهِ      ذُو النُّونِ فِي الْمَاءِ لَمَّا عَضَّهُ النُّونُ  
فَلَيْسَ ثُرْوِيهِ أَمْوَاهُ الْفُرَاتِ وَ لَا      يَقُوْتُهُ فَلَكَ نُوحٌ وَ هُوَ مَشْحُونٌ

ترجمه: به [دهان این مرد پرخور] در هنگام باز و بسته شدن بنگر؛ گویا چون دهان اژدهاست که طعمه‌ها را می‌بلعد. پناه بر خدا؛ دندان‌های پیکان‌مانندش، چه برنده است؛ گویا هردو فک دهان او چون سنگ‌های آسیاب است. گویا گوسفند بریان شده در دست او، حضرت یونس(ع) است آنگاه که در درون آب دریا در کام وال گرفتار شده بود. و هرگز آب فرات او را سیراب و کشتی نوح با آنچه که در درون آن است، او را سر نمی‌کند.

### ٣-٦ نمونه ششم

#### ادامه دهنده راه انبیاء

در اصطلاح اسماعیلیان، دور به مدت زمان معینی اطلاق می‌شود که در آن یک رسول که به وی ناطق نیز می‌گویند و وصی او که به وی اساس می‌گویند و هفت امام مستقر یا اصلی یکی پس از دیگری به امامت می‌رسند. در طی این مدت ممکن است چند امام مستودع یا امانتی به طور موقت به امامت برسند. در هر دور یک امام مقیم و یک نفر به عنوان متمم دور انتخاب می‌شود.

این مدت زمانی به شش پیامبر صاحب شریعت اختصاص دارد و سایر پیامبران، هرکدام تحت نظر امام آن دور و شریعت آن ناطق قرار می‌گیرند. بر طبق این عقیده هفت ناطق که عبارتند از آدم(ع)، نوح(ع)، ابراهیم(ع)، موسی(ع)، عیسی(ع)، و محمد(ص) و قائم‌القیامه،

هریک دوره زمانی خاصی دارند و از میان شش ناطق نخست اولوالعزم هستند و هرکدام شریعتی آورده‌اند که شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند. به آنها اصحاب شرایع می‌گویند. بر این اساس، اسماعیلیان معتقدند شجره امامت از زمان هبوط آدم(ع) شروع شده و تا روزگار ما ادامه یافته است. از این رو، در برخی منابع اسماعیلیه به طور مفصل به آغاز خلقت و امور الهی و روحانی مربوط به آن پرداخته شده است، چنانکه در رسائل اخوان الصفا مسائل آغاز خلقت و حوادث مربوط به نبوت حضرت آدم(ع) به طور مشروح مورد بحث قرار گرفته است. (روحي میرآبادي، علیرضا، ۱۳۸۷ هـ: ص ۱۷۰-۱۷۲) براساس اعتقاد اسماعیلیه، معز، چهاردهمین امام دوره کشف و ادامه دهنده راه تمام انبیای گذشته هست. (عبید نجم، بی تا: ۴۵) از این رو ابن‌هانی در بخش‌های مختلف دیوان، معز را در جایگاه انبیاء پیشین قرار می‌دهد و صفات آنان را به او نسبت می‌دهد. چنانکه در ابیات زیر نیز بین معز و لشکریانش و دفاع از سرزمین‌های اسلامی در یک طرف و دفاع و حفاظت از خانه کعبه به وسیله پرنده‌های ابابیل عقد مقارنت ایجاد کرده و معز را ادامه دهنده این سیر می‌داند:

حَاصِرُوا مَكَّةَ فِي صَيَابَةٍ      عَقَدُوا خَيْرَ حُبِّي فِي خَيْرِ نَادٍ  
 فَلَهُمْ مَا انجَابَ عَنْهُ فَجْرُهَا      مِنْ قَلِيبٍ أَوْ مَصَادٍ أَوْ مَرَادٍ  
 أَوْ شِعَابٍ أَوْ هَضَابٍ أَوْ رَبِّي      أَوْ بِطَاحٍ أَوْ نِجَادٍ أَوْ وَهَادٍ  
 فِي حَرِيمِ اللَّهِ إِذْ يَحْمُونَهُ      بِالْعَوَالِي السُّمْرِ وَالْبَيْضِ الْجَدَادِ  
 ضَارِبُوا أَبْرَهَةَ مِنْ دُونِهِ      بَعْدَمَا لَفَّ بَيَاضًا بِسَوَادٍ  
 شَعَلُوا الْفَيْلَ عَلَيْهِ فِي الْوَعَى      بِثَوَامِ الطَّعْنِ فِي الْخَطْوِ الْفُرَادِ<sup>۳</sup>

ترجمه: گروهی از مردان برگزیده را گردآوردند و [دشمنان را که بر شهر مکه حمله کرده بودند]، محاصره کردند. [و از این شهر در مقابل آنان دفاع کردند] از چاه‌های آب گرفته تا تپه‌ها، زمین‌های خالی، دره‌ها، بلندیها، سیلابها، کوه‌های بلند، و زمینهای گود. و با نیزه‌های بلند و شمشیرهای بُران خود از خانه خدا دفاع کردند. و با لشکری گردآمده از عربها و حبشی‌ها به نبرد لشکر ابرهه رفتند و با ضربه‌های پی در پی بر پیکر پیلان، لشکریان ابرهه را گرفتار فیلهای خشمگین و لجام گریخته خود کردند.

مضمون این ابیات برگرفته شده از سوره «الفیل» است: (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفَيْلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵))؛ مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟/ و بر سر آنها دسته دسته پرنده‌گانی «ابابیل» فرستاد. / [که] بر سر آنان سنگهایی از گل [سخت] می افکندند. / و [سرانجام، خدا] آنان را مانند گاه جویده شده گردانید. /

### ۳-۷ نمونه هفتم

#### فخر بر زبان شعری

یکی از این مضامین شعر، فخر است که ارتباط محکمی با مدح دارد و یکی از متداولترین مضامین شعری عرب است که در اکثر قصائد شعری مطرح شده است. فخر در حقیقت، مدح خود شاعر یا متعلقات دور و نزدیک شاعر است. و بعضی از شاعران به جای مدح خود و قوم خود به افتخار به شعر و توانایی شعرسراییشان می‌پردازند. ابن‌هانی از جمله شعرای مغرب زمین و اندلس است که به پیروی از منتببی شرق بجای فخر به پدر و نیاکان به مدح زبان

گویا و سحرانگیزی که خداوند به او داده است، می‌پردازد. (اسماعیل الطائي، ١٤٢٦هـ- ٢٠٠٥م): (ص ٧٣)

وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِأَنْ أَفُكَّ قُبُودَهَا  
حَتَّى رَأَيْتُ قَصَائِدِي مَنخُولَةً  
لَمَّا رَأَيْتُ الْمُحْسِنِينَ قَلِيلًا  
وَالْقَوْلُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ مَقُولًا  
حَتَّى كَانِي مُلْهَمٌ وَكَانَهَا  
سُورٌ أُرْتُلُ آيَهَا تَرْتِيلًا

ترجمه: آنگاه که دیدم شاعران خوب کم است؛ زبان به ثنای شما گشودم. اما دیدم که هرچه به نظم کشیده‌ام؛ پیش از این خداوند در تأیید شما در قرآن بیان فرموده است. گویا این مضامین شعری بر من الهام می‌شود و من آیات قرآن را زیبا قرائت می‌کنم.

ابن‌هانی در ابیات بالا، صریحا از تأثیرپذیری خود از مضامین و الفاظ آیات قرآن خبر می‌دهد. و بیان می‌کند که بخش زیادی از وجه معنایی اشعار خود را از تراث دینی و علی-الخصوص از قرآن و آیات آن بر گرفته است.

### ٣-٨ نمونه هشتم

#### یاجوج و ماجوج

لَهُ الْمُقْرَبَاتُ الْجُرْدُ يَنْعَلُهَا دَمًا  
يَرِيْقُ عَلَيْهَا اللَّوْلُؤُ الرَّطْبُ مَاءَهُ  
إِذَا فَرَعَتْ هَامَ الْكُمَاةِ السَّنَابِكُ  
وَيَسِيْكُ فِيهَا دَائِبَ التَّنْبَرِ سَابِكُ

ترجمه: معز را اسبانی است کوتاه مو و چابک که نعل پای این اسبان از خون دشمنانی است که با سُم‌های خود، سر آنان را له می‌کنند. [پوست این اسبان چنان براق است که گویا] مروارید درخشان و یا پوستی از طلاست که بر تن این اسبان قاب‌پوش کرده‌اند.

ابن‌هانی برای ساختن بافت معنایی این ابیات از داستان یاجوج و ماجوج کمک گرفته است.

### نتیجه

بررسی نوع تعامل ابن‌هانی با قرآن مبین این امر هست که این شاعر اسماعیلی مذهب اندلس و مغرب، از تراث دینی برای تقوین ساختار استدلالی اشعار خود استفاده می‌کند و هدف عمده و اصلی از این استدلال، بیان حقایق ممدوحان و راستین بودن عقایدی است که در اشعارش تبلیغ می‌کند. به همین خاطر ابن‌هانی از لفظ و معنای آیات درکنار هم استفاده می‌کند و در ساختار اشعارش از این آیات بگونه‌ای استفاده می‌کند که هدف مدنظرش به مخاطب القا شود. به عبارت بهتر درصد عمده اشعار ابن‌هانی را مدایح خلیفه فاطمی و سردارانش تشکیل می‌دهد. خلیفه‌ای که در دید ابن‌هانی، خلیفه مسلمین و هم‌رأی و هم‌عقیده با خود شاعر نیز هست به همین خاطر با اقتباس از قرآن سعی دارد نوعی قداست و حقایق را بر ممدوح خویش بیخشد. تا تبلیغات منفی دشمنان معز بر او کارساز نباشد. از این گذشته ابن‌هانی برای مقبول‌تر شدن گفته‌اش، حکمتها و اشعار طنزگونه‌اش را نیز، با آیات قرآن همراه می‌کند.

### پی‌نوشت

١. ابن‌هانی در سال ٣٢٠ یا ٣٢٦ در "سکون؟" یکی از روستاهای اشبیلیه به دنیا آمد. (فروخ، ١٩٨٤م: ٢٦٧) و در محیط سرشار از علم و ادب آنجا بزرگ شد. (الفاخوری، ١٣٨٣هـ: ٨٢٨) و در مراکز علم و ادب به یادگیری پرداخت. ابن‌هانی، ابتدا به مروانین

- پیوست ولی به آنچه که می خواست، دست نیافت به همین خاطر عازم "مغرب" شد و به فاطمیان ملحق شد و به مدح آنها پرداخت. او همچنین به دیدار جعفر بن علی و برادرش، یحیی رفت و در طی قصایدی آنها را مدح کرد. اکثر ادباء او را جزو شعرای طبقه اول اندلس قرار می دهند و این خود گواه جایگاه والای او در شعر است. اما در مورد مرگ او، گویند که در مسیر خود به "مصر" در "برقه" فوت کرده است و مورخان در مورد علت آن اتفاق نظر ندارند. (فروخ، ۱۹۸۴م: ۲۶۷) بعد از این که خبر مرگ ابن هانی به المعز رسید، بسیار تأسف خورد و گفت: ما امید داشتیم که به وسیله ابن هانی بر شعرای شرق فخر بفروشیم اما تقدیر مانع این امر شد. (ابن خلکان، ۱۹۷۷م: ۴۲۱).
۲. السَّنَابِكُ: سُمُهَايِ اسْب/ الأَفْلَاقُ: شکافته شده/ مَرَقَ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ: تیر از آن سوي هدف بیرون آمد./ الصَّافِنِ: اسبی که روی سه پا ایستاده و نوک سم چهارم را بر زمین تکیه داده است./ العَسَاقُ: تاریکی/ يَطْفُقُ مَسْحًا بِالسُّوقِ و الأَعْنَاقُ: شارحان دیوان بنابه تفسیر دوم این واژه را معنا کرده اند: یعنی: دستها و گردن اسبها را قطع کرد.
۳. الصَّيَّابَةُ: برگزیده از هرچیز/ القَلِيبُ: چاه/ المَصَادُ: کوه بلند و مرتفع و تنها، یا تبه بلند/ المَرْدَاءُ: زمین خالی از گیاه/ لَفَّ بِيَاضًا بِسَوَادٍ: پرید به اِما أنه جمع جِبشًا من العرب البیض، و الأحباش السود؛ أو أنه ضرب في القفار ليلاً و نهارًا.

#### فهرست منابع و مراجع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلکان، (۱۹۷۷م)، *وفیات الأعیان*، بیروت، دارصادر.
۳. ابن هانی الأندلسی، (۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م)، *دیوان*، بیروت، داربیروت.
۴. اسماعیل الطائی، صفاف عدنان، (۱۴۲۶هـ - ۲۰۰۵م)، *شعر أبي الطيب المتنبي وابن هانيء الأندلسي تحليل وموازنة*، اشرف: دکتر عباس مصطفی محمد الصالحی، رساله دکتورا، جامعه بغداد.
۵. آلن گراهام، (۱۳۸۰هـ). *بینا متنتیت*، ترجمه: پیام یزادنجو، تهران، نشر مرکز.
۶. بنیس، محمد، (۱۹۹۰م)، *الشعر العربي الحديث، بنيانه و ابدالاته / الجزء الثالث؛ الشعر المعاصر المغرب*، ط ۱.
۷. تامر، عارف، (۱۹۶۱م)، *ابن هانی الأندلسي متنبی غرب*، چاپ اول، بیروت، منشورات دارالشرق الجديد.
۸. روجی میرآبادی، علیرضا، (۱۳۸۷هـ)، «*هفت دور تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان*»، مجله مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهارم، شماره پیاپی: ۸۱/۲.
۹. شکوفسکی، ویکتور، (۱۳۸۰هـ)، «*هنر بمثابة فن*» ترجمه هادی ساسانی: ساخت گرای، پسا ساخت گرای و مطالعات ادبی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۱۰. صفوی، کورش، (۱۳۷۶هـ)، «*مناسبات بینا متنی*»، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.



١١. صياداني، علي؛ بازيار رسول، (١٣٩٠هـ)، *بررسي روابط بينامتنی قرآن در شعر شاعران نوگرای فلسطين و نقش آن در بيداري اسلامي*، فصلنامه فروغ وحدت، سال هفتم، شماره ٢٥.
١٢. عبید نجم، منیر، (بی تا)، «الموروث الديني في شعر ابن هانئ الأندلسي»، جامعة بابل، كلية التربية، مجلة العلوم الانسانية.
١٣. علي، زاهد، (١٣٥٢هـ)، *تبيين المعاني في شرح ديوان ابن هانئ الأندلسي المغربي*، مطبعة المعارف.
١٤. الفاخوري حنا، (١٣٨٣هـ)، *تاريخ الادب العربي*، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس.
١٥. فروخ، عمر، (١٩٨٤م)، *تاريخ الادب العربي*، جلد چهارم، چاپ دوم، بيروت، دار العلم للملايين.
١٦. قناني، وسام، (٢٠١٢م)، *تجلیات قصّة يوسف في الشعر الأندلسي بين الثابت القرآني و الانزياح الشعري*، دمشق، الهيئة العامة السورية للكتاب.
١٧. کریستوا، ژولیا، (١٣٨١هـ)، *(کلام، مکالمه و رمان)*، ترجمه پیام یزدان جو، به سوي پسامدرن، تهران، نشر مرکز.
١٨. مرتاض؛ عبدالملک، (١٩٩١م)، *فكرة السرقات الأدبية و نظرية التناص*، مجله علامات، النادي الأدبي الثقافي، جدة، المجلد ١.
١٩. میرزایی؛ فرامرز، (١٣٨٨هـ)، *روابط بینامتنی قرآن با اشعار احمد مطر*، نشریه دانشکده ادبیات، دانشگاه شهیدباهنر کرمان، شماره ٢٥.
٢٠. نامور مطلق، بهمن، (١٣٥٨هـ)، «پیرامتنیت یا متن های ماهواره ای»، مقالات دومین هم اندیشی نشانه شناسی هنر، به اهتمام دکتر حمید رضا شعیری، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.

1. <http://www.alulbayt.com/farsi/book>

2. <http://www.tahoordanesh.com>